

نامه‌های مینورسکی به تقی زاده

«قسمت دوم»

اول ژانویه ۱۹۵۳ - ... رسیدن مجلهٔ مدرسهٔ السنهٔ شرقیه برای بندهٔ حقیر سراپا تقصیر سعادت غیرمترقب بود (۱). مادر بنده خدا بیامرز همیشه به بنده این ضرب‌المثل می‌گفت:

صد دوست باید، نه صد روبل! ...

وجود آن اسدقائی که دارم موجب فراموشی از نقصان ادیان (۲) است و در میان سایر امضاهای مقالات اسم شریف آن دوست قدیمی گرامی جای مخصوص دارد، چون سرکار یادگار عمر من هستید. در این دنیا هر دوی ما از سرد و گرم چه قدر چشیدیم. مگر آن عجیب نبود که بعد از ملاقات دو جوان در بهشت نعمت آباد (راستی) ما دوباره همدیگر را در مملکت ابر و باد و مه پیدا کردیم و از نو به طوفان جهانی گرفتار شدیم! آن شبهای وقت جنگ که در زیر سایهٔ شیر و خورشیدی می‌خوابیدیم همیشه در خاطر دارم.

پنج‌هفتاد و دو سال است که من «منت‌ندای را عزوجل» اول دفعه خواندم و از آن وقت باز هفته‌ای روزی نبود که من از ایران فکر و یاد خنجر نکرده باشم. پس آن صدای دوست‌دیرینه که در سال عقفاد و پنجم عمرم از تهران بعید به من سلامی رسانده است چه خوش بگذریش می‌آید ...

حرف «چون عمر به سر رسد چه بغداد و چه بلخ» (که روی قبور سر دنیامون رسیده‌ام) بلکه صحیح نباشد ...

هجدهم دسامبر ۱۹۵۳ - ... يك سال قبل به توسط آقای عباس اقبال چند جلد فرهنگ جغرافیائی ایران گرفتم و نهایت خوشبخت شدم و خدمت جنرال رژیم آرا عراقی‌های عرض کردم با تبریکات خیلی صمیمی از این کار فوق‌العاده مهم و نفیس ...

چهارم مارس ۱۹۵۴ - ... اگر چه تا بحال خیلی کار می‌کنم (و مجبورم بکنم) آثار پیری کم کم بر طبیعت مستولی می‌شود. آرزوی بنده این است که بتوانم بعض کتاب و مقالات حاضر شدهٔ خودم را نشر کنم ...

بنده تنقید کتاب اشپولر را هم سه چهار ماه قبل خدمت عالی فرستادم که می‌خواستم فکر آن دوست فاضل را در این باب بدانم. عقیدهٔ بنده این است که اشپولر با وجود نام‌تعدادی که دارد خیلی تندکار می‌کند و اسم از هزار کتاب می‌برد که با وقت ملاحظه نکرده است. این روزها در مجلهٔ Oriers هم کتابش را خیلی تنقید کرده‌اند.

شنیدم که مقالهٔ بنده را در بارهٔ خناقانی در تهران ترجمه کرده‌اند (۳). حیف است از بنده

۱- مراد آن شماره‌ای است که به عنوان «یادگار نامهٔ مینورسکی» انتشار یافت.

۲- بیانه دادن
۳- توسط دکتر عبدالحسین زرین کوب

هیچ نپرسیده‌اند، که در نسخهٔ بنده اضافات و تصحیحات خیلی است و لازم بود آنها را هم درج کنند ...

این روزها دعوتنامه‌ای به این جانب رسیده به جشن هزار سالهٔ ابن‌سینا. با وجود سن کاملی که دارم می‌پریدم که خاك پاك را بعد از بیست سال نگاهی کنم و با دوستان تجدیدعهد کنم. ولی چه چاره بنده در دنیا مال نیندو ختم و بدبختانه وسایل سفر ندارم ...

هفتهٔ آینده مس‌لمبتون که پرفسور شده است در مدرسه خطابه می‌دهد و راستی این است که کتاب تازهٔ او Landlord and Peasant (۱) خیلی خواندنی است و خیلی زحمت کشیده است و عجب این است که این کتاب را در میان سایر کارهای متمدنهٔ خود توانست بنویسد .

پنجم اکتبر ۱۹۵۴ - . . . بعضی از همقطاران ما وقتشان خوش است که هر چه می‌بینند ترجمه می‌کنند، هم قرآن و هم الف لیله و هم خیام، و این ترجمه‌ها که به درد پیرزنان (« اسپینستر ») می‌خورد بازار علم را خراب می‌کند .

از کتابهایی که چاپ شده است کتاب میس لمبتون دربارهٔ ملاکین و رعیت راستی اهمیت دارد و خیلی زحمت کشیده ...

بنده يك هفته است از بلژیک مراجعت کردم که آنجا دربارهٔ اسلام و تطور آن انجمنی شده بود . ماه‌هفته نفر بودیم به انتخاب فون گرونبام (که حالا نمایندگی از طرف دارالفنون شیکاگو دارد). تا درجه‌ای اترسان بود . ولی همه چیز به میل شیکاگو نرفته بلکه برعکس . یکی پرفسور اسمیت هم در کانادا هست که او هم احیاء علوم الدین را می‌خواند و در مجلهٔ شعبهٔ الاهیات انقره مقاله‌ای نوشته که برای اسلام لوترازم است . دور نیست برای این مقام عالی خودش را پیشنهاد کند ...

چهاردهم فوریه ۱۹۵۵ - . . . حالا دارم ترجمهٔ انگلیسی تاریخ جوینی را که Boyle تالیف کرده تصحیح می‌کنم (بنا بخواش یونسکو) . این کاری است که به یادگار دوست ما قزوینی متعهد شدم و به عقیدهٔ بنده ترجمهٔ Boyle خیلی قشنگ درآمده ...

« سنگی که آقای گیب تو مرداب استسراق انداخته هنوز نقش بر آب مانده است . برای دایرة علوم اسلام هم اشکالات ایجاد شده است ...

دوم ژوئن ۱۹۵۵ - . . . بدبختانه مسئلهٔ طبع هر روز مشکلتر می‌شود و نرخ همه چیز بالا می‌رود . پس جز مقاله نوشتن راه دیگر نیست . . . خبر خوب فقط این است که یونسکو متعهد نشر ترجمهٔ جهانگشای جوینی شده است . دکتر Boyle کار خود را با خیلی دقت کرده و بنده هم به یاد دوست فقید ما قزوینی آن ترجمه را سه بلکه چهار دفعه به اصل مقابله کردم . ان شاء الله این اثر بی نظیر به دست طلاب علم بیفتد و بلکه هم برای جوانان ایرانی هم بیفایده نباشد .

لغاً پیشنهاد پسر خانم ادواردز خدمت عالی فرستاده می‌شود . اگر چاپ فهرست در ایران میسر نشد بلکه اینجا به حروف لاتین چاپ شود که به قارئین عالم آرا مفید باشد . کسی درست نمی‌داند که در آن گنجینه چه درر مخفی مانده است ...

در امور دنیا، هیجان این روزها کمی آسانتر شده است . ولی از قدرت پول کاسته نشده

است و عناصر دارای بول تصور می کنند که همه چیز را می توانند بخرند، هر خلیجی و هر گردنه‌ای را!

درهمچنین موقع برخی اظهارات (مثل آنکه بیطرفی مذاقی ندارد و آزادی انتخابات متحدین حق اقدس و مطلق است و ازطرف دیگر که تکمیل زنجیر احاطه و تقویة حلقه ضعیف لازم و طول پرواز از پاك به خاك نیران ابدی بیش از بیست دقیقه نمی کشد) برگوش شنوندگانی میفند که از تلفیات و تخریبات جنگه اخیر هر آن متفکرند.

از صدای شیپورها دیوار هیچ سنگر فرو نیامده است، ولی آیا دولتی با يك ذره همتی را می شود تصور کرد که در وسیله رفع تهدید فاحش فکری قاطع نکند، خصوصاً که دست ارباب هیروشیما رحمی ندارد ...

پنجم فوریه ۱۹۵۶ - دو تا مرقومه شریف واصل گردید و اگر در جواب تأخیری افتاده است سببش حالت امور دنیا و مخرو بیت از راهی که اعرابی را از مقصد صلح و آسودگی دورتر می برد و از نتیجه خیر آن دطامن نیستم ...

از تبصرات سرکار بر مقاله ناچیز بنده راجع به توماس متوب بسیار متشکرم ... امروز سن بنده به هفتاد و نه رسیده است و از کثرت کار کمی خسته می شوم. چون هر روز باید حاضر بود برای لیک گفتن می خواهم کارهای ناتمام را به اتمام برسانم ... ارادت کیش صمیمی قدیمی آن دوست ایام جوانی که هر دومان در جوش و خروش بودیم و در عنفوان شباب ...

دهم آوریل ۱۹۵۶ - ... اگر چه از افسردگی زمستان، ما هم کم کم در می آئیم ولی از هوای خوشگوار بهار ایران یاد خیر می کردیم که اینک از آقای استاد مسعود کیهان نامه‌ای رسید که این حقیر سراپا تقصیر همراه خانم تهران بیام و از عهده چندتا سخنرانی در دانشکده الاهیات بر آیم. با وجود کبر سن و کثرت مشغولیات فکرملاقات دوستان اسباب مسرت گردید. ولی چون در اسم و در آدرس بعضی اشتباهات وارد آمده، و چون بنده باکمال احترام به الاهیات تا بحال بیشتر به دنیویات و لدنیات می پرداختم ترسم این است که بنده را با کسی دیگر مثل ماسینیون عوض کرده اند و نتیجه اش برای حضرات دعوت کنندگان اسباب دردسر باشد. پس در جواب معظلم و از آن دوست قدیمی جوای پند و نصیحت هستم!

مسئله دیگر این است که دوست من پرفسور نظام الدین حیدر آبادی شکایت می کند از آنکه کتاب جوامع الحکایات عوفی که سالها است برای چاپ حاضر کرده هنوز در حالت نسخه می ماند و از طرف دیگر از شخصی که اسم او واعظ چرنابی است شنیده است که این کتاب را دانشگاه تهران می خواهد نشر کند. آیا بهتر نبود که نسخه خود نظام الدین را که با نهایت زحمت جمع کرده و بیشتر هم در باره آن کتابی بسیار خوب در Gibb Memorial نشر کرده بود به چاپ برسانند که این کار [را] بهتر از او کسی در دنیا نمی تواند بکند ...

بعد از احمای حال آلمان و ژاپون بازارهای خارجه تنگ می شود و مجال فروش کم. ازطرف دیگر هند و چین و ماچین هم حالی دیگر پیدا کرده اند و هعه جوړ پیمانها جز مخارج و لزوم پیچیدگیهای دیگر نمی آرد.

بنده این روزها با خیلی شوق تلخیص ترجمه‌ای که سی سال قبل از تاریخ عالم آرای

امینی کرده بودم به اتمام می‌رسانم. مؤلفش فضل‌الله بن روزبهان آدم فوق‌العاده باکمال بود و در فارسی نوشتن بسیار بسیار حاذق. چون سنی بود از شاه اسمعیل به بخارا فرار کرد... روزی ده ساعت کار می‌کنم که از عهده این کار برآیم. ولی نه فقط انتظار یک شاهی منفعت از کارم ندارم، ولی نمی‌دانم چطور نشر خواهم کرد. خدا کریم است، ان‌شاء الله. مقالاتی که در این سالها چاپ شده است بدبختانه پراکنده است و مردم یکی دو تا می‌خوانند ولی کمتر کسی در از درون من بجست اسرار من، ...

پنجم ژوئیه ۱۹۵۶ (از رم، ایتالیا) - ... بیست و یک سال است که از اینجا به ناپل سفر کردیم.

هر دم از عمر می‌رود نفس.

بیست و سوم اوت ۱۹۵۶ - ... بنده اول خیال داشتم چند تا کتاب بنویسم ولی معلوم شد که این کار میسر نمی‌شود. پس از هر کتابی که نوشته نشده است می‌خواهم اقلای فصلی بنویسم که معلوم شود نیت من چه بوده و به چه طریق و روش می‌خواستم مطلب را عمل کنم. ولی عیب کار این است که اغلب خوانندگان فقط مقاله‌ای از مقالات بنده را می‌خوانند و سایر مقالات را نمی‌دانند. ولی روش کار بنده یکی است و مقصود بنده را فقط کسی می‌تواند ملتفت شود که چند تا مقاله را با هم نگاه بکنند...

چنانکه خودتان تصدیق خواهید فرمود هر چه برای نوشتن خوب باشد برای نطق چندان خوب نیست و از خود سخنرانی در ذهن سامعین خیلی کم باقی می‌ماند و برای چاپ کردن باید جور دیگر نوشته بشود...

بلی بکلی فراموش کردم که یکی از مقالاتی که خدمت عالی فرستاده شده است راجع به مقدمه قدیم شاهنامه بوده که مخصوصاً نوشتن برای یادآوری زحماتی که حضرت تعالی و دوست فقید ما آقای قزوینی کشیده بودید...

از تیریز چندتا نشریات برای من فرستادند و خیلی خوشم آمد از آنکه آقایان به مسائل محلی دقت می‌کنند. در آذربایجان صدتا مسئله مهم تاریخی هست که فقط کسانی که در آن ولایت هستند می‌توانند حل کنند. مطالب لسان و تاریخ و آثار عتیق فوق‌العاده اهمیت دارد. حیفاً است که ضروب ادثال بی‌ترجمه فارسی چاپ شده است که بعضی لغات مشکل و نادر توضیحات لازم داشته.

بنده این روزها مقاله‌ای نوشتم راجع به بعضی اسامی مکان در آذربایجان. این مسئله شایان هر جور مطالعه هست و بعضی از اسامی یحتمل از زمان بسیار قدیم مانده است. حتی اسم تیریز هم گویا هفت قرن پیش از میلاد در کتابه آشوری ذکر شده است...

شانزدهم اکتبر ۱۹۵۶ - ... بعد از این چاره‌ای نمی‌ماند که شرف دعوتتان را بپذیرم. بنده این روزها در فکر سخنرانی بودم که عنوانش «از تیمور تا صفویه» باشد (و در تمه از پرویز تا چنگیز)!. البته فارسی ناقص این جانب سرجا باید تصحیح شود. از آنچه اجازه می‌دهید که بیشتر از یک هفته در ایران بمانم ممنونم. چون وقتی برای رفع خستگی لازم است. من میستر دلس (۱) که نیستم!

۱- مستر دلس وزیر خارجه امریکا مرادست که دائم در سفر بود.

از طرف دیگر زیاده از ۱۵ - ۱۶ روز در تهران ماندن قدری مشکل است چونکه خانم مجبورست اینجا درس بدهد و ترجمه کتابها را از دست ندهد (که حالا مایه زندگانی ماست) الخ ...

شوم ذی‌المهر ۱۹۵۶ - ... کارهای دنیا يك دفعه خیلی مضطرب شده است و در چنین وقتی از خانه دور شدن بلکه بی‌احتمالی است. . . . شنیدم که پارسال سرما در ایران خیلی سخت بود و نمی‌دانم همراه خود چه لباس باید داشته باشیم. ثالثاً در وقتی که اولیای دولت مشغول سیاست عالی و اعلی هستند نمی‌خواهم با استدعای ویزا دقیقه‌ای از وقتشان تلف کنم، «خیجیل شد چو پهنای دریا بدید».

... ما اینجا هم باید کار بکنیم. بودجه ما بیشتر به زحمات خانم بسته است (و تعجب دارم از همتی که دارد).

بیست و پنجم ذی‌المهر ۱۹۵۶ - ... در روز نوروز گذشته خود جناب سفیر از هن می‌پرسید که کی عازم تهران می‌شوم. پس معلوم می‌شود که در آنوقت هم سفارت از دعوت مسبوق بوده! پاسپورت من از ۲۶ اکتبر در سفارت است و خود سفیر کبیر دو دفعه به من نوشت که هنوز دستور العمل ندارد. این مسئله مثل حکایت «شاه بخشیده ولی شیخعلی خان نبخشیده» است و بنده قدری افسوس می‌خورم از آنکه بوجهی که به حضرت تعالی هیچ هیچ ربطی نداشته به ششدری افتاده‌ام که نیابستی داخل آن بشوم! ...

در ایران دوستان قدیم در محبت ثابت قدمند ولی جوانان (و نه چندان جوانان) درست مسبوق نیستند که من چه می‌نویسم و مشغول کدام رشته هستم، بلکه بهترست مشغول تمام کردن کارهای دیرینه باشم تا آن شاء الله روزی برای ایران هم بیفایده نباشند ... خطابه‌های سرکار عالی درباره مانی فوق‌العاده مدققانه تألیف شده و برای دانشمندان جوان ایرانی این کتاب نمونه سبک است که چه جور باید مطالب را مطالعه نمود!

آن احمد افشار کیست که (البته تحت هدایت حضرت تعالی) تمام این متون را جمع آوری کرده؟ کار بسیار مفیدی است که مردم می‌توانند تمام دلایل را در يك جا پیدا کنند. خیلی مسایز هست که «ملزمه» آنها متعدد نیست، ولی اگر يك نفر نویسنده از يك متن ذکر می‌برد و آن دیگر از یکی دیگر اسباب دردم می‌شود و هیچ چیز نمی‌شود فهمید!

دوازدهم دسامبر ۱۹۵۶ - ... فقط امروز بعد از انتظار پنجاه روز پاسپورت‌های ما را روایت رسید ... ولی بدبختانه سال خیلی پیش‌رفته و موسم هیچ مناسب نیست تا ببینیم بعد از هشتاد سالگی بنده و نوروز ایران تکلیف چه خواهد شد؟ ضمناً نمونه‌های تاریخ‌آهینی و قسمتی از تاریخ شروان و باب‌الابواب می‌رسد و هذا آثارنا تدل علینا که نباید از دست داد. بنده به سخنرانی‌ها چندان اعتقاد ندارم و آنها را فقط بهانه برای دیدن دوستان تلقی می‌کنم. ولی چیزی که سیاه بر سفید نوشته شده است تا اندازه‌ای یادگاری است «کز ما بازمانده» ...

پریروز کسی به من **بسم‌مینیوی** را که عنوانش «کابوسنامه فرای» است فرستاد. البته مولد خیلی گفتگوها خواهد شد، ولی حالا کار بیشتر بسته به تقریر متخصصین شیعی خواهد بود. این مقاله در چند جا بایستی جور دیگر نوشته بشود و بهتر بود که پهلوی دانان خودشان عقیده خود را می‌دادند ...

دو سال جوانی من که در آذربایجان گذشت بلکه از با سعادت ترین روزی های عمر من بود که افق زندگانی باز و امید آینده براق بود . فقط تأسفی که دارم این است که به دوسه جای بعید (از قبیل ارپاد و بدابانگ) نتوانستم بروم .

نمی دانم سرکار اثر دکتر A. Gabriel اطریشی را موسوم به Erforschung Persien (Wien 1952) ملاحظه فرموده اید ؟ بسیار کتاب خوبست .

امروز Dr. P. Cachia (اهل مالطه) کتاب خود را «Taha Husayn» به بنده بخشیده است که گویا خواندنی است و طه حسین یکی از بزرگترین اشخاص دنیاست که من ملاقات کرده ام ...

هفدهم آوریل ۱۹۵۷ - ... بنده هیچ تصور نمی کردم که گاه شناسی در دنیا تا این درجه رایج بوده و حضر تعالی که استاد بی نظیر این علم هستید علی التحقیق آن تحویل را از همه بهتر شناختید و می توانم بگویم که در این روزها کسانی که از حیث مسافت از این جانب دورتر بودند نزدیکتر به قلب من بوده اند و خودشان را دوستان عزیز تر نشان داده اند و گرمی محبتشان «شله ابودردای» آن روز را شیرین ساخته! ...

هفتم اوت ۱۹۵۷ - ... لئارژی سرکار البته معنی بکلی دیگر دارد از لیثرس عضدالدوله دیلمی و بعد از قدری استراحت در شمرانات رفع خواهد شد ...

مقاله راجع به اسامی مغلی در آذربایجان البته خدمتتان رسیده است (توسط آقای یارشاطر). اسامی محلها منبع تازه ایرانشناسی است و خوشوقتم که دریچه ای به آن خزینه باز شده است ...

تاریخ باب الابواب هم خوب پیشرفت کرده است و نمونه هایش به اصطلاح ترکها «کورکور» می آید ...

در میان کتابهایی که از روسیه رسیده است یکی ترجمه شاعنامه است به شعر روسی بسیار سلیس و قشنگ که زن لاهوتی کرده است .

در ایروان یک نفر فارسی دان جوان (پاپازیان) فرامین قدیم اقبونلو و صفویه محفوظ در اوج کلیسه را نشر کرده . البته خط خیلی مشکل است و بعض غلطها هست ولی در هر صورت کاری شایسته کرده که بعید است از امکان ...

فوق العاده تعجب کردم از آنکه اسم این فقیر سراپا تقصیر در گفتگوی رجال دولت علیه ایران در ریاض جنت نفستان ذکر شده بود و رشحات انس آن بزرگان از جوی مولیان مرقومه محبت آمیز به این ارادت کیش قدیمی رسیده است .

۲۸ اوت ۱۹۵۸ - ... از حال این داعی پرسیده باشید تا شانزدهم ژوئیه بدک نبود . ولی آن روز - که درست یک سال گذشته بود از بحران چشم بنده در ۱۹۵۷ - حال بنده باز منقلب شد، در درس فوق العاده ولا یبقطع و دکترها (نورالله عقولهم) هیچ ملتفت نمی شوند که علت (چه) چیزست . ولی ان شاء الله کم کم درست می شود اگر چه تا بحال بستریم ... ولی اگر چه زحمت نوشتن آن (یعنی فهرست نسخ خطی ترکی چستریبتی) زیاد بود

اسباب هیچ خرسندی من نیست . این میلیونرها برای مطالعات صحیح نه فهم و نه سلیقه دارند ...

افسوس دارم که کار نشر بیست مقاله مینورسکی مشکلهای غیر مترقب افتاد و ما باز در شش دریم . مثل آن است که شاه بخشیده است ولی شیخعلی خان گویا از خود عقیده‌ای دارد . تا درجه‌ای حق دارد... اگر میخواستند که به من حق الزحمه‌ای بدهند من از آن دست می‌کشم برای تسهیل کار . حالا در ایران مردم کمتر شنیده‌اند که مقصود مطالعات بنده چه بوده . آرزوی بنده آن بود که مقالات بنده مرتب در دست خوانندگان باشد .

۲۷ اکتبر ۱۹۵۸ - ... امروز که روز ولادت اعلیحضرت (و ضمناً عیال من) است يك دفعه مثل ضرب گرزبه سرم به خاطر من می‌آید که يك ماه پیش از این به مناسبت هشتادمین سال ولادت قدیمترین دوستان خودم در عرض نیت بسیار صمیمانه خودم فروگذاری نمودم و در بیان احساسات قلبی خود مسامحه کردم .

(دنباله دارد)

نوشته اقبال یغمائی

از کتاب طرفه‌ها

دانش آموزی در آخرین دقیق زندگی

ابوالحسن الولوالجی بزرگ‌مردی بسیار دان و ازیاران صمیم بوریحان بیرونی بود . گاه و بیگاه از او دیدار و در باره مسائل مختلف علمی با او گفتگو می‌کرد . به هنگامی که ابوریحان بیمار شد فواصل ملاقات این دو کوتاه‌تر و مباحثات علمی‌شان درازتر و گرم‌تر شد . این گفتگوها تا آخرین روز حیات ابوریحان همچنان برقرار بود . نوشته‌اند ابوریحان در آخرین ساعت زندگی مساله‌ای در باره تورات از ابوالحسن پرسید . او گفت ای دوست ، اکنون چه جای این گفتگوهاست ، و دانستن یا ندانستن این مساله ترا چه سود می‌بخشد؟ ابوریحان گفت مگر حدیث از گهواره تا گور دانش بجوی نشنیده‌ای ؟ آیا اگر این مساله را بدانم و بمیرم ، از اینکه نادانسته بدرود زندگی گویم افضل و بهتر نیست ؟

ابوالحسن این مساله را شرح گفت و هنوز دقیقه‌ای چند از پایان گرفتن سخن او نگذشته بود که روزگار ابوریحان به سر آمد و بانکه شیون از اهل خانه برخاست .